

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد حدیث شماره دوازده در باب دوازده کتاب ایمان، شرحی به لحاظ جهات مختلف حدیث و انصافاً تمسک به این حدیث، با اینکه سندش اجمالاً خوب است، خالی از شبهه نیست.

حدیث شماره سیزده و عن ایبه، باز مرحوم برقی عن ایبه، البته سابقاً هم چند بار عرض کردم یک مشکلی در کتاب محاسن هست، این عن ایبه هایش خیلی واضح نیست. بعضی هایش ندارد. به هر حال نمی دانیم چجوری است.

و عن ایبه عن ابن ابی عمیر، البته ما این را می دانیم که خود برقی پسر ابن ابی عمیر را درک نکرده. قاعدتاً باید توسط پدرش یا شخص دیگری از او نقل کند.

عن ابن ابی عمیر عن ابی ایوب عن معاذ بیاع الاکسیه؛ این به اصطلاح کسا، کسا، لکن در بعضی جاها دارد بزاز بوده است. به هر حال. و ابی ایوب که از اجلاست. این معاذ محل کلام است، هم وجود خارجی، یعنی این که آیا مثلاً معاذ بن مسلم است، معاذ بن کفیر است و وثاقش، اجمالاً بد نیست، اما یک مشکلی به لحاظ تشخیصش هست. این مقدار انصافاً نوشته های ما یک مقداری خالی از ابهام نیست. چون دیگر نمی خواهم وارد بحث رجال بشوم.

و این را باز مرحوم احمد در کتاب نوادر از معاذ مستقیم نقل کرده است. عرض کردیم این کتاب معلوم نیست مال احمد باشد؛ چون روش احمد این چیزی که ما از احمد سراغ داریم، احمد اشعری، ایشان روشش، روش این طور حذف اسناد نیست. حالا این نوادر مال کیست، ما نمی دانیم.

و عرض کردیم کرارا و مرارا و تکراراً مرحوم صاحب وسائل با این که نوادر در اختیارش بوده، مقید نیست همه اش را استخراج بکند. این را هم نفهمیدیم چرا. خیلی جاها هست در کتاب هست، مثل همین جا، این حدیث قبلی، این حدیث، اینها هر دو در کتاب نوادر هستند، ایشان اشاره به آن نمی کند.

البته ایشان نوشته کتاب نوادر دو جا اسم کتاب را ایشان برده؛ یکی در اول جلد اول که مصادرش را آورده، یکی هم در خاتمه که طریق خودش را به مصادر آورده، می گوید کتاب النوادر لاحمد الا انه ليس بتمام؛ نفهمیدیم. بله کل فقه نیست انصافاً. همین مقداری است که چاپ شده، اصل نسخه ایشان هم چاپ شده. شاید نقصی که ایشان گفته مرادش این باشد.

عن معاذ بیاع الاکسیه قال قلت لابی عبدالله؛ خب اینها احتمالاً پارچه فروش بودند. مثلاً لباس پارچه از عراق به شام می بردند، از عراق به مکه می بردند، به مدینه و حجاز می بردند.

انا نستحلف بالطلاق و العتاق، ما را قسم می دهند. مستحلف به صیغه مجهول.

فما تری، عرض کردم این هم به صیغه مجهول، متعارف در لغت عرب این بوده به صیغه مجهول می گفتند. یعنی این را متعارف در مقابل فقها. طبعاً در مقابل ائمه (ع) این تعبیر مناسب نیست، لکن این تعبیر چون عرفی بوده از این جهت.

عرض کردیم فما تری یعنی فما یریک الله فی هذه المسئلة؛ اینها می آمدند یک مطلبی را که مقدس بود، به خودشان نسبت نمی دادند، به خدا. این ما تری صیغه مجهول، فاعلش را چون خدا فرض می کردند. خدا چه، چه می بینی؟ ما به اصطلاح فارسی چه می بینی؟ چه دیده می شود؟

س: نظرتان چیست؟

ج: هان نظر چیست، چه دیده می شود؟ نه چه می گوید، چه می بینید.

س: ما تری چه مشکلی دارد؟

ج: ما تری عرض کردم معنایش این می شود که

س: نظر شما چیست

ج: هان نظر شما، اینها می خواستند بگویند این نظر ما نیست. من عند الله است مثلاً.

س: نه خود ائمه (ع) نمی گفتند این سوال این کلام سائل است

ج: عرض کردم ما با امام (ع) یک خطاب می‌کنیم، یک مطلب، من خود من هم گفتم. فقهای اهل سنت مطایعه در کتب است، الان هم چاپ می‌کنند کتبشان را عراق، اینها را ما تری می‌نویسند. اهل سنت وقتی خطاب به فقیه می‌کردند، و لذا هم می‌گفتند بعدا ان کان من عند الله لا اشکال و ان کان ثوابا فمن عند الله، ان کان خطأ فمن عند نفسی.

اما این را ما مناسب نیست با اهل بیت (ع)، من توضیح دادم و عرض کردم مناسب ما نیست این تعبیر. لکن این یک تعبیر عرفی بوده، اگر به تعبیر عرفی حساب بکنیم مشکلی ندارد.

فما تری احلف لهم، قال احلف لهم بما ارادوا اذا خفت؛ خفت، خوف خب معلوم است به خاطر سلطان است. توش ندارد اذا اضطرت، اضطرار توش ندارد. در این روایت عنوان اضطرار نیست.

در حدیث شماره ۱۴، این هم از عجایب است. ایشان نوادر احمد را اسم برده است. از حدیث شماره یازده که ایشان مرحوم صاحب وسائل گفته احمد بن ابی عبد الله، ابتدا به اسم ایشان کرده است. دوازده و سیزده که امروز خواندیم، این سه تا حدیث را از کتاب محاسن نقل کرده است صاحب وسائل.

از حدیث شماره ۱۴ عنوان را عوض می‌کند. احمد بن محمد بن عیسی فی نوادره، اینجا دیگر از شماره ۱۴ بروید تا شماره ۱۹ که دیگر این باب تمام می‌شود. کل این روایت از نوادر نقل می‌کند. و لذا ما هم می‌گوییم متحیریم، چون حدیث شماره ۱۳ هم در نوادر بود، ۱۲ هم در نوادر بود. شاید هم مثلاً گفته که و کذا الذی قبله مثلاً. شماره یازده هم در نوادر بود. این ما هم متحیریم چرا از نوادر کامل استخراج نکرده است.

به هر حال این که کامل استخراج نکرده، آنها هم هست، آن سه تای قبلی هم در نوادر است. ایشان اسم نمی‌برد. نمی‌دانیم چرا حالا این به طور کلی جاهای دیگر هم من دیدم. اصلاً بعضی جاها کلاً نمی‌آورد. بعضی جاها هم ناقص می‌آورد. مثلاً سه تاست، دو تایش را می‌آورد، یکی را می‌آورد. هنوز برای من روشن نیست که سر کار ایشان، این کتاب چون اصل این کتاب هم هنوز برای ما روشن نیست. این مجموعه برای ما روشن نیست.

این احتمال که مال حسین بن سعید باشد که مرحوم مجلسی هم دارد، عده‌ای دیگر هم دارند، خیلی بعید است. مثلاً فکر کنم در اینجا از ابن فضال نقل کرده است. ابن فضال حسین بن سعید توی ذهن من از او نقل نمی‌کند. و فضاله، فضاله حسین بن سعید را نقل می‌کند.

نمی دانم غرض مرحوم مجلسی عرض کردیم مردد بین احمد و حسین بن سعید گرفته است. از آن طرف عرض کردم خودم مراجعه کردم عده ای از موارد در کتاب مرحوم شیخ طوسی در تهذیب، ابتدا به اسم حسین بن سعید کرده و سند هم آورده. در این کتاب سند نیست الان. در آن کتاب آورده. الفاظش دقیقا مثل آن است؛ یعنی واو و فاء هم فرق نمی کند. این خیلی کار را مشکل می کند. خیلی اینجا نکات و فوایدی دارد که خیلی دقیق است. در این هزار ساله خفی بر اصحاب مانده، دیگر هم نمی خواهیم این اگر بخواهیم شرح بدهیم خیلی طولانی است. من فقط یک نکته ای گفتم. شرح جهات رجالی و فهرستی اش و آثار فراوانی که بر آن بار می شود جای دیگر انشاء الله.

عن ابن بکیر، احمد از ابن فضال نقل می کند. احمد الان از فضاله در ذهنم نیست. الان در ذهنم، آقایانی که نشستند بینند فضاله یا فضاله بن ایوب، احمد یا احمد بن محمد یا احمد بن محمد بن عیسی به عناوین مختلف است. حسین بن سعید قطعا از فضاله نقل می کند. اصولا ما این را چند بار توضیح دادیم. حسین بن سعید از بزرگان، حسین بن سعید و علی بن مهزیار، این دو بزرگوار از بزرگان اهواز هستند. ما میراث اهوازی غیر از اینها هم داریم حالا من وارد آن بحث نمی خواهم بشوم. لکن مهم میراث اهوازی ما این دو نفر هستند. و یکی از افرادی که رابط بین اهواز و کوفه است، همین فضاله است. برای این دو بزرگوار.

چون عرض کردیم این انتقال میراث ها را هم در نظر بگیرید. چون فضاله ابن ایوب ازدی، به تعبیر نجاشی عربی صمیم، این مولا نیست، عرب خالص است. ایشان از اجلاء طایفه است. ایشان ساکن کوفه بودند، کتابها را نقل کردند، بعد رفتند اهواز. سکن اهواز. یکی از عوامل انتقال میراث کوفی ها به اهواز، به این دو بزرگوار هر دو، هم علی بن مهزیار هم مرحوم حسین بن سعید، همین فضاله است. و خوب هم هست، میراث های بسیار خوبی است؛ چون فضاله هم فوق العاده بزرگوار است، فرد جلیل القدری است. و خود حسین بن سعید هم فوق العاده بزرگوار است. علی بن مهزیار هم کذلک.

لذا این میراث ها، میراث های بسیار بسیار خوبی هستند. میراث هایی که فضاله و احتمالا همین کتاب ابن بکیر باشد. احتمال قوی است کتاب عبد الله بن بکیر را ایشان برای حسین بن سعید به اهواز آورده. اما به احمد الان هست آمد توی چیزی؟ در ذهنم الان نیست. مراجعه هم نکردم. یاد نمی آید. بله، احمد مستقیم از ابن فضال نقل کرده است. زیاد هم نقل کرده، نه کم. و عرض هم کردیم کرار و مرار و تکرار که ابن فضال هم در اینجا پدر مراد است. اگر در کتاب شیخ طوسی اول سند ابن فضال بود، مراد پسر است. و ابن فضال در کافی مراد پدر است.

ج: بخوانید

س: عنہ کہ قبلی اش احمد بن محمد است.

ج: خب معلوم نیست تهذیب این عنہ هایش به قبلی اش ممکن است بخورد، حسین بن سعید مثلاً باشد.

س: خب قبلی اش هم حسین بن سعید است

ج: خب همان خرابش می کند. قبل از اینکه شما بگویید من خودم گفتم. این خرابی ها در تهذیب دارد. تا اول گفتید، اگر تهذیب باشد

نه مشکل دارد تهذیب

س: وسائل الشیعه تطبیق داده به همان احمد بن محمد

ج: نه احتمالاً مال حسین بن سعید است. اصلاً من این حدیث را ندیدم حالا تا گفتید، چون یک قاعده کلی است، شیخ این عنہ هایش

خرابی دارد. گاهی به قبلی می زند، گاهی به قبلی قبلی می زند، گاهی به دو تا قبل می زند. شیخ یک مشکلی دارد به هر حال. این کافی نیست،

یک مورد در تهذیب کافی نیست.

علی ای حال عرض کردم در ذهن من خب من مراجعه نکردم اما همین مراجعاتی که در طول تاریخ داشتیم، در ذهن من یاد نمی آید

احمد اشعری از فضاله نقل کرده باشد. خیلی بعید می دانم. اصلاً این که الان نمی داند آدم چه کارش بکند. حالا این ابن فضالش به احمد

می خورد، فضاله اش به حسین می خورد. نمی دانم کتاب مال کیست؟

عن ابن بکیر، عن زراره، ابن بکیر از عموی خودش نقل کرده است. عرض کردیم کراراً مرحوم زراره با این جلالت شأن یک شاهد بیشتر

نداریم، حدیث ابی عبدالله با می نوشته یا ابی جعفر. یک دانه داریم، ندارد جاهای متعدد. فاخذ الواحه لیکتب؛ در باب مواقیت در کتاب

وسائل جلد سه وسائل دارد.

داریم، اما احتمالاً شاید بعید است همین یک حدیث مثلاً. اما این را عرض کردم این نکته را خوب دقت کنید، این هم از فواید به

اصطلاح فهرستی ماست. ظاهراً این نوشته ها را به شاگردانش نداده است. ظاهراً. چون اگر داده بود در فهرس می آمد. مثلاً نجاشی می گفت

کتاب زراره حدیثا فلان از شاگردان ایشان. ظاهرش این است که یا حالا کم نوشته، آن را نمی دانیم. این یک روایت داریم که اخذ الواحه

دارد. یا اگر هم نوشته، وقتی که تحدیث کرده شفاها تحدیث کرده است. شاگردان ایشان می نویسند.

و طبعا خوب دقت کنید چون این، چون از زرارہ با این همه جلالت، ما در فقه حدیث اصلا کتاب نداریم. مرحوم نجاشی تازه یک کتاب ۱۲:۰۸ که یک بحث کلامی است. همان بحث جبر و اختیار است به اصطلاح. به زرارہ کتابی در فقه نسبت داده نشده است. خوب دقت بکنید. این معنایش چیست؟ معنایش این است که یا واقعا خودش هم ننوشته بوده، یا خودش هم نوشته، نوشته‌هایش را به شاگردان نداده است. و الا باید در اجازات می‌آمد. یا اگر هم داده در اجازات نیامده است. بالاخره یک مشکلی دارد. و این سر این است که ما گاهی اوقات در یک مسئله از دو تا شاگرد ایشان دو تا تعبیر می‌شنویم. این چون خیلی فواید دارد. حالا من گفتم چون ندیدم من الاولین و الاخرین کسی متعرض این شده باشد. به ذهن ما می‌آید که مرحوم زرارہ شفاهی گفته مطالب را. و شاگردان ایشان عده‌ای چندتایشان خیلی معروف هستند

س: خودش ۱۲:۵۷

ج: این درست است از کجا؟ خب من دارم می‌گویم نمی‌دانیم.

س: نه موردی ما داریم که

ج: یک مورد دارد اخذ الواحه لیکتب، یک مورد، در باب وقف. آیا کل روایت را می‌نوشته؟ نمی‌دانم. چون خیلی من مقید هستم که بحثی را مطرح نکنیم که بعد نتوانیم اثبات بکنیم. خب می‌گویم یک مورد بوده است. این صدها حدیث در احکام دارد شوخی نیست س: یکی از توجیهاتی که در مضمرات زرارہ دارد همین است دیگر. می‌گویند خب می‌نشسته محضر امام صادق علیه السلام و عنه همه اینها را مشفوه می‌کرده است.

ج: این که عنه عنه که مال سماعه است، مال زرارہ نیست. بعد هم محضر معلوم نیست توی نوشته کتابش بوده.

عرض کنم که ببینید دقت بکنید، آیا زرارہ می‌نوشته؟ الان دقیقا ما خبر نداریم. یک جا دارد که الواحه، یک جا. خب طبعا می‌دانید شما وقتی باید بگوییم می‌نوشته چون یک جا دارد، خب یک جا با صدها حدیث که نمی‌سازد که. چون باید یک حرفی بزنیم که قابل اثبات باشد.

س: همه اینها را تکیه بر حافظه‌اش کرده؟

ج: نه ممکن است همان نوشته را خوانده اینها نوشتند. به هر حال این نوشته را به اینها داده باشد، و اینها به بعدی ها داده باشند، این نیست؛ چون اگر بود قطعا در فهارس ما می آمد. اما شاگردان ایشان نوشتند، شاگردان ایشان کتاب دارند. پس صدور حدیث از امام صادق (ع) قطعا شفهی است؛ چون امام صادق (ع) کتاب نداشتند. صدور حدیث از زراره به احتمال قوی شفهی است. یا به قول ایرانی ها شفاهی. چون اگر، خیلی بعید بود که اگر کتابهایش را داده بود، شاگردان کتابها را رد نمی کردند. خیلی بعید بود. لذا ما در یک باب واحد، این چون خیلی فواید دارد، من از این جهت گفتم که بعد رویش فکر کنید. در باب واحد روایات متعددی از زراره داریم، ظرافت های روایت فرق می کند. آن ظرافت های روایت. آن اینها احتمال دارد که احتمال قوی دارد برگردد به آن نوشتارهای شاگردان ایشان.

س: یعنی شخصیت شاگردان تأثیر دارد

ج: تأثیر دارد.

س: صدور حدیث

ج: شاگردان قطعا نوشتند.

س: صدور حدیث از زراره به شاگردانش قطعی است به صورت شفاهی؟

ج: قطعا

س: شفهی بودنش از کجا؟

ج: بله آقا؟

س: به صورت شفهی باشد از کجا؟

ج: نمی دانیم ما، نگفتند،

س: پس این قطعی نیست دیگر

ج: نه چون اگر شفهی نبود و کتبی بود، اولاً در فهارس می آمد، ثانیاً اختلاف نمی کردند شاگردان. این اختلاف یک منشأی باید داشته

باشد.

آن وقت شاگردان ایشان که نوشتند که خیلی معروف هستند، اسم هایشان را می گوئیم. حریض بن عبدالله سجستانی که این خیلی دارد. مرحوم ابن اذینه، عمر بن اذینه، این هم زیاد دارد. ابن بکیر پسر برادر ایشان، ایشان هم زیاد دارد. جمیل بن دراج ایشان هم زیاد دارد. آن وقت مثلاً فرض کنید لا تنقض الیقین بالشک فقط در روایات زراعه آمده، آن هم فقط در نوشتار حریض، خب این یک نکته ای را ایجاد کرده، چون من نمی خواهم الان وارد بحث بشوم، جاهای دیگر هم، مثلاً در همین جا البته اینجا شاگرد یکی است تصادفاً، از ابن بکیر، این طور، قال قلت لابی، آنجا دارد قلت لابی جعفر، اینجا دارد بله، اینجا هم باز ابی جعفر، قال قلت له، انا نمر علی هولاء، حدیث شماره ۶، اینجا دارد نمر بالمال علی العُشار، یا عَشار، عَشار باید باشد، کسی که گمرک می گیرد.

فیستحلفونا علی اموالنا؛ و قد ادینا زکاتها، عرض کردم من این توضیحات را عرض کردم، در میان شیعه زکات به خاطر برکت وجود ائمه (ع) حالت فردی پیدا کرد. در میان اهل سنت زکات یک حالت اجتماعی است. یعنی از مظاهر دولت است. دولتها زکات می گرفتند. و عرض کردیم آن هم که ما از رسول الله (ص) داریم، مظهر اجتماعی است انصافاً، حکومتی است، چون پیغمبر (ص) می گرفته است. اگر روایات اهل بیت (ع) نبود، ما هم آن را حکومتی می دانستیم. خوب دقت بکنید.

س: جهت عدم تصدی بوده که فردی شده،

ج: هان، چون ائمه (ع) می خواستند بفرمایند حکومت مشروع نیست.

چون اهل سنت خوب دقت بکنید، این خیلی ظرافت دارد این مطالبی که ما می گوئیم گاهی اوقات صحبت های فراوانی دارد. چون در میان اهل سنت عده ای بودند که با حکومتها مخالف بودند. می گفتند مثلاً این فاسد است، لکن می گفتند زکات را به اینها بدهید. حکومت را فاسد می دانستند، حکومت را منحرف می دانستند، می گفتند زکات را بدهید چون مال جامعه است، اجتماع را حفظ می کند، جامعه اسلامی را حفظ می کند. مالیات را به اینها پرداخت بکنید.

ائمه ما (ع) آمدند مسئله زکات را فردی کردند. اگر این حکم ائمه (ع) نبود، این وقد ادینا زکاتها شاید اشاره به آن باشد. که ما طبق مبنای خودمان زکاتش را دادیم، لکن اینها قبول نمی کنند. یک جای دیگر هم ادینا زکاتها به نظر بود. در روایت ابو بکر حضرمی بود. گفت ان الله عزوجل یعفو و الناس لا یعفوا. البته آنجا این سوال نبود.

س: حاج آقا زراعه تجارت هم معروف به تجارت نبوده؟

ج: چرا، من الان تجارت زراره در ذهنم نیست. محمد بن مسلم می دانم که تمار بود، خرما فروش بود. درباره محمد بن مسلم نوشتند این ظاهرا خرمافروش بود. حتی خاندانش هم به او گفتند که خوب نیست برای تو با این شخصیت، گفت نه.

س: ۱۸:۳۴ بوده ظاهرا

ج: حالا مثلا ۱۸:۳۷ بوده یا نه

بله یک روایت هم دارد که ۱۸:۴۰

انا نمر علی هولاء القوم فیستحلفونا علی اموالنا و قد ادینا زکاتها، فقال یا زراره اذا خفت فاحلف لهم ما شاءوا، اینجا هم در آن البته در آن روایت مرحوم محمد بن علی بن الحسین، تصادفاً آن هم ابن فضال است. راهش از راه ابن فضال و احمد است. حالا نمی دانیم این متن با آن کمی فرق می کند. احتمال دارد اختلاف متن برگردد به مصدر دوم نه به کتاب ابن بکیر.

قال قلت جعلت فداک بالطلاق و العتاق قال بما شاء.

باز در کتاب جناب آقای احمد اشعری دارد. احتمال دارد که این کتاب در قم هم جا افتاده بوده؛ چون مرحوم صدوق هم عین این عبارات را آورده. احتمال دارد مال صدوق باشد. احتمالا مال ابن مثلاً مدینه العلم.

و قال ابو عبدالله التقیة فی کل ضرورة و صاحبها اعلم بها حین تنزل به؛ عجیب است همین هم در صدوق همین جور آمده. بعد از روایت زراره که با این فرق می کند، و قال ابو عبدالله. عین همین را آورده است. قاعده اش هم اقتضای کرد که مرحوم صاحب وسائل در ذیل حدیث هفت می آورد. دو تا شماره داده، یکی است. البته دو تا مصدر است. یک کتاب فقیه آمده، یکی کتاب نوادر احمد.

باز و عنه، این شماره ۱۶، اینجا ضمیر عنه یعنی عن احمد، این خلاف قاعده است. این کار صاحب وسائل نمی خورد. این فکر می کنم عنه زائد است. چاپ جدید این کتاب وسائل را نگاه کنید عنه نیفتاده؟ خوب دقت بکنید عنه چون وقتی مرحوم صاحب وسائل عنه می گوید به مصدر اشاره نمی کند دیگر. مثلاً می گوید محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن فلان، بعد می گوید و عنه، و عنه یعنی عن علی بن ابراهیم نه عن محمد بن یعقوب. طبیعت وسائل این است.

اینجا عنه بر می گردد به آن مصدر شماره ۱۴، یعنی به احمد. چون ابتدا کرده به اسم معمر بن یحیی. در کتاب عن معمر بن یحیی است.

این ۱۶ در کتاب نوادر عن ...

کسی این وسائل چاپ جدید را نگاه کرده

س: هست آقا

ج: عنه دارد؟

س: بله

ج: خراب است، این خلاف قاعده است. باید بگویند نه عن معمر بن یحیی. عنه زائد است. روی روش صاحب وسائل عرض می‌کنم.

ممکن است روی بعضی روشهای دیگر اشکال نداشته باشد؛ چون روشهای دیگر اسم کتاب را می‌نویسند.

س: یک بار دیگر بفرمایید صاحب وسائل کجا عنه می‌آورد؟

ج: وقتی که روی شیخ صاحب کار نه خودش. مثلاً اگر گفت محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم مثلاً عن فلان. بعد حدیث بعدی

گفت و عنه. عنه یعنی واو یعنی محمد بن یعقوب عنه عن علی بن ابراهیم. طبیعت صاحب وسائل این است.

اینجا باید مثلاً عنه اگر باشد مثلاً باید بگوییم ابن فضال. باید برگردد به ابن فضال دیگر. چون در حدیث قبلی ابن فضال شروع کرده.

در صورتی که اینجا مرادش عنه یعنی عن احمد، همان مصدر اصلی. به مصدر عنه نمی‌گویند صاحب وسائل. خوب دقت بکنید. این خطا

یا نساخ است یا از دست خود ایشان در رفته است. و الا به مصدر عنه نمی‌گوید.

چون عرض کردیم ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ تمامش از یک کتاب است. مادام یک کتاب است، لذا احادیث بعدی همه، اینجا

هم دارد عنه. این اشتباه است، عنه دوم اشتباه است. شاید بعد اضافه کرده. این عنه شماره ۱۷ هم اشتباه است. اما در شماره ۱۸ دارد و

عن سماعه، این درست است. باز هم از کتاب نوادر است. ۱۹ دارد عن ابی بکر حضرمی، این هم درست است. روی مبنای ایشان. شاید

الان در زمان ما مشکل نباشد، کسی بگوید عنه یعنی کتاب نوادر، لکن مبنای ایشان نیست. دقت فرمودید؟ مبنای ایشان این جور نیست.

نمی‌دانیم چرا ۱۶ و ۱۷ را خراب کرده ایشان. مثلاً ۱۵ درست است. و قال ابا عبدالله. نگفت و عنه، یعنی از کتاب نوادر. توی ۱۸ و ۱۹

هم دارد عن سماعه عن ابی بکر. این هم درست است. نگفت عنه.

جاهای دیگر هم همین را به کار می‌برد. اختصاص ندارد. این دو تا ۱۶ و ۱۷ توش عنه زیادی است. روی مبنای ایشان زیادی است.

.....
علی ای حال کیف ما کان وعنه یعنی از کتاب نوادر نه از ابن فضال. عنه یعنی نوادر، عن معمر بن یحیی، طبعا معمر بن یحیی از آن جایی که از اصحاب ابی جعفر است، و قطعا نه حسین بن سعید و نه احمد اشعری هیچ کدامشان از معمر نقل نمی کنند. طبقه او نیستند.
قلت لابی جعفر علیه السلام ان معی بضائع للناس ونحن نمر بها علی هولاء العشار؛ البته احتمال هم ایشان از اصحاب امام صادق (ع) هم هست.

فیحلفونا علیها فنحلف لهم؛ به صورت سوال است. قال وددت انی اقدر علی ان اجیز اموال المسلمین؛ اگر می خواست برای تأکید برای مسلمین باشد کلهم می گفت. اموال، پس منصوب بخوانیم.

ان اجیز اموال المسلمین کلها و احلف علیها؛ این در روایت معمر بن یحیی. نه فقط شما، برای همه مسلمانان حتی برای سنی ها مثلا.
بعد امام (ع) فرمود کلما، البته ما کلما عرض کردیم اگر به اصطلاح متصل نوشته بشود، به فتح بخوانیم مبنی بر فتح، کلما، این متصل نوشته می شود. این صور قضیه شرطیه است. کلما کان شمس طالعا. اما اگر جدا نوشته بشود کل اعراب می گیرد، مبنی بر فتح نیست، می شود کله چون مبتداست. ما هم به معنای الذی، کل الذی، به معنای به اصطلاح کل ما خاف المومن علی نفسه، چون فیه آورده، مناسب، اگر علی نفسه ضررا بود، کلما را متصل می نوشتیم. چون فیه آورده ضمیر به آن برگردانده به ماء موصول می خورد. می شود کل ما خاف المومن علی نفسه فیه، ضرورة فله. فاء در اینجا، اینها را مثلا شما نگویند که چون دلیل بر کلما بودن متصلا فاء است. چون می دانید در جایی که به اصطلاح مبتدا باشد لکن معنای شرطیت بدهد فاء در خبر می آید. این خلاف قاعده است. می آید. من دخل داری فله کذا؛ الذی دخل داری فله کذا. ولو الذی مبتداست، له جمله خبر است، لکن علی چون فاء در خبر که نمی آید، زید فقائم که معنا ندارد که. لکن در جایی که مبتدا معنای شرطیت دارد، در آنجا هم در خبر چون بعدش خبر، جزا نگوئیم، خبر. در خبر او فاء می آید.

پس اینجا من دیروز عبارت، در کتاب دعائم هم همین طور است: و فی کل شیء، آنجاشیء دارد آن که دیگر واضح است. آنجا ماء ندارد. و فی کل شیء خاف المومن علی نفسه فیه؛ فیه الضرر، فله علیه التقیه؛ آنجا کل شیء دارد. آنجا هم می آید مشکل ندارد.

فله فیه التقیه؛ احتمال دادیم در دعائم که عن ابی جعفر نقل کرده این ذیل آنجا هم باشد. احتمالا این کتاب حالا که کتاب مجهولی هم هست، در اختیار صاحب دعائم هم بوده است. فقط در فرق این دو تا، ضرورة الضرر؛ فقط فرقیان این است که آیا ضرر است یا ضروره؟

س: ضرورة نمی شود خبر کل باشد؟

ج: نه بابا. خاف ضروره

این هم راجع به این حدیث. این حدیث کلماتی که خوف المومن علی نفسه فيه، ضروره یا ضررا، هر دو به لحاظ مصدری مشکل دارد. یکی همین کتابی است که مجهول الهویه است. یکی هم کتاب نوادر است که آن هم نمی دانیم از کجا نقل کرده است.

باز حدیث شماره ۱۷ و عنه عن اسماعیل جعفی، باز هم اینجا عنه را الان عرض کردیم خراب است. باید بگویند و عن اسماعیل. این دو تا عنه زائد آمده است. و عن اسماعیل الجعفی، اسماعیل بن عبد الرحمن جعفی از بزرگان اصحاب.

قال قلت لابی جعفر، ایشان ابو جعفر را کاملاً درک کرده است.

امر بالعشار، البته مرحوم نوادر صاحب نوادر، یعنی در همین کتابی که به اسم نوادر است، حالا هر چه هست این کتاب، احادیث دیگری هم از اسماعیل جعفی هست. منحصر به این نیست. و بعضی ها هم خیال کردند که مثلاً این چون اسماعیل جعفی ثقة است، این حدیث سندش صحیح است. لکن خیلی خب اسماعیل جعفی ثقة و محل شاهد هم این است. ببینید اگر این کتاب من در اختیار تان باشد، بله، این کتاب اگر در اختیار تان باشد، جلد به اصطلاح ۱۶ از این، در کتاب های ما، صفحه ۱۴۴، به حسب همین کتاب ما باب ۱۶، حدیث ۳؛ احمد بن محمد بن عیسی فی نوادر که الان دیگر توضیحاتش برایتان روشن شد. عن اسماعیل الجعفی، عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته يقول وضع عن هذه الامه سته خصال؛ بعضی خیال کردند این سند صحیح است. این سند نوادر به کتاب به روایت اسماعیل جعفی. گفتند حدیث رفع با این سندش صحیح است. حدیث شش تایی. الخطأ و النسیان و ما استکرها علیه الی آخره.

ما توضیح دادیم اضافه بر اینکه کتاب نوادر اصلش الان برای ما روشن نیست و خیلی ابهام دارد و طریقه وصولش به ما مشکل دارد، مرحوم احمد اشعری، یا حتی حسین بن سعید قطعاً و یقیناً از اسماعیل جعفی نقل نمی کنند. نه اینکه احتمالاً.

اصولاً ما عرض کردیم اسماعیل جعفی طبق شواهد ما حدود شاید اوایل امام صادق (ع) زنده بوده، اصلاً کلاً تا آخر تا مثلاً چون این اسماعیل جعفی پسر عبد الرحمن بن ابی ساره یا ابی سبره یا ابی سبره جعفی است که کوچک بوده، پیش رسول الله (ص) رسیده عبد الرحمن. لذا اسماعیل پسر ایشان در کوفه بوده، اینها اصلاً بعدها به کوفه آمدند. اصلاً در کوفه وقتی بیت الجعفی می گفتند مراد اینهاست. من عرض کردم این یک نکته تاریخی دارد. چون اینها خودشان محترم بودند اجماً ابو ساره یا ابن سبره، این با بچه کوچکش خدمت رسول الله (ص) از جعف رسید و ایمان آوردند. این یک اصطلاحی شد، چون اول من اسلم از قبیله جعفی بودند اینها در این جعفی عنوان پیدا کردند. بعدها اینها به کوفه منتقل شدند. شد بیت الجعفی. بیت الجعفی در کوفه همین ها هستند. اصلاً بیت الجعفی اینها هستند.

.....
حالا ما جابر بن یزید جعفری داریم، پیش ما خیلی معروف است. لکن بیت الجعفری در کوفه اینها هستند. روشن شد نکته اش چیست؟ به خاطر اینکه در عشیره اول من اسلم بودند. و محترم هم بودند. این منشأ شد که این خاندان معروف به جعفری بشوند.

عرض کردیم در رجال ما به خاطر یک اشتباهی که پیش آمد، یک شخص دیگری است به نام اسماعیل بن جابر. مرحوم نجاشی متأسفانه در این اشتباه واقع شده، ایشان نوشته اسماعیل بن جابر جعفری. آن اسماعیل بن جابر جعفری نیست. اسماعیل جعفری او نیست. البته الان بزرگان رجال مثل مرحوم آقای خویی می گویند اسماعیل جعفری بین آن دو نفر مردد است. نه بین این دو نفر نیست. اسماعیل جعفری یک نفر است. اسماعیل بن عبد الرحمن است. و اسماعیل بن جابر، جعفری نیست و از مواردی است که مرحوم نجاشی اشتباه کرده است. اشتباهش هم مال خود ایشان نیست. فهرست ابن الولید خطا داشته ایشان در خطای ابن ولید واقع شده است.

این بحث خیلی طولانی است، یعنی واقعا اگر بخواهیم متعرض این بحث و نکاتش بشویم واقعا سه چهار روزی می خواهد. یادمان باشد یک وقت دیگر انشاء الله.

به هر حال من خلاصه بحث را خدمتان عرض کردم. اسماعیل جعفری یک نفر است و آن اسماعیل بن عبد الرحمن است و ایشان مولف نیست. اشتباه نشود.

اصولا نجاشی متعرض ایشان نشده است. ایشان هم از بزرگان است. اصلا وجاهت اجتماعی، شخصیت اجتماعی در کوفه بوده است. بیت الجعفری کلا در کوفه شخصیت داشتند. نه عشیره جعفری، بیت الجعفری. که نوه های و برادرزاده های، عبد الرحمن برادر هم دارد، برادرزاده ها و، البته در بین اهل سنت یک هیئته ابن عبد الرحمن است، او از اسماعیل مشهورتر است. در روایات اهل سنت او جایگاه خاص خودش را دارد. بیش از آن. ما هم داریم دوسه تا روایت از او داریم. اما اهل سنت برای او بیشتر ارزش قائل هستند.

علی ای حال هم شرح تاریخی می خواهد، هم رجالی می خواهد، هم تراجم می خواهد، هم فهرست می خواهد. به هر حال اسماعیل جعفری صاحب کتاب نیست، اما توثیق صریحی هم ندارد. اما با مجموعه شواهد جلالت قدرش در می آید. انصافا جلیل القدر و بزرگوار بوده است.

و اما اسماعیل بن جابر، ایشان جعفری نیست و ایشان جزو اصحاب امام باقر(ع) هم نیست. اصلا دو طبقه هستند. نمی دانیم چطور شده نجاشی در اشتباه واقع شده است. اسماعیل جابر زمان کامل امام صادق(ع) را درک کرده و موسی بن جعفر(ع). اصلا اسماعیل بن جابر زمان موسی بن جعفر(ع) را هم درک کرده است.

س: صاحب کتاب هم هست؟

ج: ایشان صاحب کتاب است. آن که نجاشی نوشته این است. اسماعیل بن جابر صاحب کتاب است، او هم ثقة است. لکن قابل اشتباه با اسماعیل جعفی نیست. حالا البته خب دیگر خیلی آقای خویی هم نوشته که اگر اسماعیل جعفی در روایت بود مردد بین اسماعیل بن عبد الرحمن و اسماعیل جابر است.

دیگر اینها یک تصوراتی است که پیدا شده. تمام این تصورات بی اساس است. و انصافا اولین کسی که متنبه هم شده در رجال، مرحوم آشیخ محمد تقی تستری است. البته ایشان استدلال نکرده، استظهاراتی، استدلالات ایشان هم تمام نیست متأسفانه، لکن اصل مطلب ایشان درست است. اما راههایی که ایشان رفتند نه.

دیگر این چون عرض کردم خیلی طولانی است صحبتش و ایشان هم موفق نشدند رمز این خطا را پیدا بکنند. این سر اشتباه از کجا پیدا شد. و ما توضیحاتش را در محل خودش عرض کردیم که سر این اشتباه از کجا پیدا شد و چطور به نجاشی رسید متأسفانه. رضوان الله علیهم اجمعین.

علی ای حال این روایت الان در کتاب نوادر آمده، وضع عن هذه الامه؛ ست خصال، دقت بکنید چون اینجا هم روایت اسماعیل جعفی بود. اسماعیل بن عبد الرحمن، ایشان هم از اجلاست، شخصیتی است، شخصیت بزرگواری است. اینجا هم دارد.

البته من یک توضیحی را در حدیث رفع عرض کردم. در این کتابی که به اسم نوادر است، آن حدیث رفع همین طور آمده. اسماعیل الجعفی، عن اسماعیل الجعفی عن ابی عبد الله. لکن در کتاب به اصطلاح بحار با رمز (ین) ین همین کتاب است. عرض کردم مرحوم بحار از این کتاب نوادر با رمز (ین) ین یعنی بین حسین بن سعید و احمد اشعری. اشکال ایشان به این دو تا. ایشان با همین رمز ین حالا ین یک مغلق دیگر، یک معضل دیگری برای ما درست کرده، کتاب یکی است، دو نفر هم در یک زمان هستند، هر دو هم به نحو وجاده به آنها رسیده. روشن شد؟ دیروز توضیحاتش را عرض کردیم. هم مرحوم مجلسی هم مرحوم شیخ حر.

همین روایت سته خصال، نه این روایت امروز ما، این روایت سته خصال را در بحار این جور آورده: ین، یعنی از همین کتاب، فضاله عن سیف بن عمیره عن اسماعیل الجعفی. پس مشکل دو تا شد. یکی اینکه آن نسخه ای که در قرن یازدهم بوده، توش چه بوده؟ این اگر سند درست باشد، این سند صحیح است. مخصوصا اگر کتاب مال حسین بن سعید باشد. این سند صحیح است. اگر مال احمد باشد

باز آن هم مشکل دارد. اما اگر مال حسین بن سعید باشد این سند صحیح است. نه فقط صحیح است، همه اجلاء طایفه اند. صحیح اعلایی هم هست.

اگر مصدر درست باشد، این یک. اگر این نسخه درست باشد؛ چون حر نقل می کند این را نقل نمی کند، سند را انداخته. و اگر صاحب کتاب حسین باشد، باز احمد نباشد، خیلی اگر دارد. اگر این چند تا اگر را رد بکنیم سند صحیح است. لکن این اختلاف در این ما نحن فیه نیست. اشتباه نکنید. در این روایت اسماعیل جعفی اینجا نیست.

و عنه عن اسماعیل

س: سند بحار می فرماید صحیح است

ج: بله، سند بحار در آن حدیث.

البته اینجا نوشته اخرجه عن الکافی باختلاف فی پنج هجده از مقدمات طلاق. این قاعدتا جلد ۱۵ وسائل می شود نگاه نکردم. اگر بشود پنج هجده، مقدمات طلاق حدیث ۵ باب ۱۸ را نقل بکنید. تا آنجا ایشان نوشته با سند آورده. مع اختلاف فی الفاظه. اگر در کتاب کافی باشد، احتمالا همین سند باشد. سیف بن عمیره و نمی دانم اسمش چیست، فضاله و اینها. مقدمات طلاق، باب هجده، حدیث شماره ۵ را بیاورید.

حالا به هر حال حدیث ما نحن فیه را بخوانیم، وقت هم دارد تمام می شود، امروز تمامش کنیم لا اقل. قال قلت لابی جعفر علیه السلام امر بالعشار و معی المال فیستحلفونی فان حلفت ترکونی و ان لم احلف فتشونی و ظلمونی؛ حالا کاشکی هم، شاید این ظلمونی یعنی من را در اساس زنها، زنها را هم، مثلا کارهای غیر مناسب می کردند.

فقال احلف لهم؛ قسم بخورید. قلت ان حلفونی بالطلاق؟ قال فاحلف لهم؛ قلت و ان المال لا یكون لی، حالا اگر مال، مال من نبود. قال: تتقی مال اخیک؛ فرق نمی کند. شما می توانید با اینها با این ظلمه از این راه مال خودتان را نجات بدهید.

آوردید آقا؟

پیدا نکردید؟ مقدمات الطلاق، باب هجده، حدیث شماره ۵.

حدیث شماره ۱۸، و عن السماعه، عرض کردم باز کتاب نوادر عن سماعه عن ابی عبدالله علیه السلام قال، معلوم می شود در این کتاب نوادر باب مفصلی راجع به حلف تقیه بوده است.

إذا حلف الرجل تقية لم يضره اذا هو اكره؛ اینجا دارد و اضطر اليه، احتمال می دهم او اضطر اليه باشد. البته ایشان از فقه الرضا که نقل کرده، کمی با این متن فرق می کند. ببینید یکی اکره دارد، یکی

س: باب هجده، حدیث ۵ فرمودید؟

ج: بله مقدمات الطلاق

س: محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن علی بن حکم عن معاوية بن وهب عن اسماعيل الجعفی

ج: نه اصلا با این فرق می کرد. معاوية بن وهب نه وَهَب. معاوية بن وهب.

آن راه درست است، آن حدیث صحیح است. از احمد اشعری از قم رفت به عراق. علی بن حکم از علمای انبار عراق است. بله، بعد بخوانید متنش را.

س: قال قلت لابی جعفر امر بالعشار و معی مال فیستحلفونی فان حلفت له ترکنی،

ج: البته اگر عَشَار بخوانیم، آن یستحلفنی بهتر است، مفرد است. عَشَار بخوانیم یستحلفونی اینجا جمع آورده. چون عَشَار جمع است

دیگر، فرق بین نَوَاب و نَوَاب، زَوَار و زَوَار، زَوَار جمع زائر است و نَوَاب صیغه مبالغه است.

و معی العَشَار یا عَشَار. این یستحلفونی که جمع آورده، عَشَار خوانده. آنجا یستحلفنی عَشَار خوانده. این ضبط کلمه.

س: و ان لم احلف له فتشني و ظلمنی

ج: اینجا دارد فتشونی و ظلمونی

س: قال احلف به

ج: اینجا لهم

پس این را عَشَار بخوانید.

س: قلت فانه يستحلفني بالطلاق، قال احلف له، فقلت فان المال لا يكون لي، قال فان مال اخيك الا رسول الله صلى الله عليه و آله رددت طلاق ابن عمر وقد طلق امرأته ثلاثا و هي حائظ، فلم يقع رسول الله (ص) ذلك شيء.

ج: بله آن حالا نمی دانیم ذیل را چرا اینجا آورده. آن شرح تاریخی مفصلی دارد. بخواهیم آن را شرح بدهیم دوسه روز می کشد. علی ای حال آن را ولش بکنیم.

شماره هجده و عن سماعة، این که روایت الان جایی همین فقه الرضا مطلب را آورده، لکن متنش نیست. در این روایت که الان مصدرش هم ابهام دارد، سندش هم ابهام دارد؛ چون قطعا ایشان سماعة را درک نکرده، اینجا دارد لیس شیء من ما حرم الله الا و قد احله لمن اضطر اليه؛ این که ما امروز آوردیم که مکاسب هم بخوانیم دیگر نرسیدیم. این که شیخ می گوید بعضی از روایات قید اضطرار زده، اضطرار را به این معنا گرفته، اگر می تواند توریه بکند، اگر نتوانست قسم دروغ بخورد. روشن شد؟

شیخ می گوید این روایت با آن روایت فرق می کند. و دیروز و پریروز هم عرض کردیم روایتی که توش ضرورت است خواندیم.

حدیث شماره ۱۹ ابی بکر حضرمی قال قلت لابی عبد الله نحلف لصاحب العشور نجيز بذلك قال نعم؛ عرض کردیم یک ذیلی دارد، بله این روایت به اصطلاح در کتاب مرحوم آقای به اصطلاح شیرازی در این چیز آورده، در ذیل، و فی الرجل يحلف تقيّة يحلف، گفتیم این ذیلی که اینجا دارد در شماره سه آمده. سابقا توضیح دادیم.

این کل روایات باب بود. دیگر امروز متأسفانه نرسیدیم به کلمات شیخ. انشاء الله بعد متعرض، اجمالا در اینکه می شود قسم دروغ بخورد انسان حفظ جان و مالش و خودش و برادرش و همه را بکند، این مطلب مسلم است. انما الكلام با عدم تمکن از توریه ولو مع التمكن من التوريه.

بعد انشاء الله. دیگر آقایان گفتند چون هفته آینده خیلی ها عازم سفر کربلا هستند، دیگر استثناء هفته آینده تعطیل. و الا قاعدا باید تا چهارشنبه اش هم می خوانیم. فعلا تعطیل باشد تا ببینیم بعد چه کار بکنیم.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين